

واکاوی مشروعیت ولایت فقیه در عصر غیبت از منظر فقهی و کلامی

تأیید: ۹۴/۰۲/۲۰

دریافت: ۹۳/۰۷/۲۳

محمد گنج خانلو*

چکیده

پس از غیبت کبرای حضرت ولی عصر علیه السلام، این سؤال پیش کشیده شد که چه کسی و با چه شرایطی باید زمام امور مسلمین را باید بر عهده گیرد؟ و آیا می توان مشروعیت چنین شخصی را با استناد به آیات و روایات به اثبات رساند؟ نوشتار حاضر در صدد پاسخ به این سؤال برآمده است. به باور نویسنده، در زمان غیبت کبری، یک فقیه عادل، مدیر، مدبر و زمان شناس، زمام امور مسلمین را بر عهده می گیرد. همچنین ولی فقیه، مشروعیت خود را در عصر غیبت از جانب خداوند متعال دریافت می کند و آیات و روایات موثقی نیز این مهم را تأیید می نماید. این نوشتار، ابتدا مفاهیم کاربردی مرتبط با مبحث مشروعیت ولایت فقیه را به شکل جزئی مورد بررسی قرار داده و سپس با ذکر اقوال علما در مورد محدوده اختیارات فقیه، آیات و روایات مرتبط با این بحث را بررسی می نماید. در نهایت نیز نشان خواهیم داد که مشروعیت ولی فقیه در عصر غیبت به شکل انتصابی و عام بوده و هر کس که واجد این شرایط باشد، می تواند به ولایت برسد.

واژگان کلیدی

ولایت، ولایت فقیه، عصر غیبت، مشروعیت، روایات.

مقدمه

از دیدگاه شیعه، مسئله ولایت امام معصوم علیه السلام یکی از مسائل بسیار مهم است که در طول تاریخ توسط علما و نخبگان مورد بررسی قرار گرفته است و «عدم اعتقاد به این مسئله موجب خروج از مذهب تشیع می‌باشد. همچنین زعامت سیاسی امامان علیهم السلام مورد اتفاق شیعیان است» (کربلایی بازوکی، ۱۳۸۹: ص ۱۱۹) و «مسئله ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است» (امام خمینی، ۱۴۲۳ ق: ص ۱۲۴). چنانچه شیخ مفید که از علمای قرن چهارم و پنجم است، در باب مراحل امر به معروف و نهی از منکر به این نکته اشاره دارد (شیخ مفید؛ ۱۴۱۳ ق: ص: ۸۰۹) و این مسئله از جایگاه مهمی برخوردار است. حال سؤال این است که آیا معصومین علیهم السلام در عصر غیبت هم برای خود نائبان تعیین کرده‌اند یا نه؟ چه دلیلی برای این مدعا وجود دارد؟ طبق یافته‌های ما از آیات و روایات و کلام بزرگان، خداوند متعال افرادی را به نصب عام، برای حکومت مسلمین انتخاب کرده است و مسلمین را بدون سرپرست رها نکرده است. در این مقاله در سه بخش مفهوم شناسی، بررسی دیدگاه فقها و بیان اختلاف آرای این بزرگان و در نهایت از دلایل عقلی و نقلی، اعم از آیات و روایات در بحث مشروعیت ولایت فقیه، سخن به میان می‌آید.

۱. مفهوم شناسی

مفهوم ولایت

«ولی: سرپرست و اداره کننده امر. و نیز بمعنی دوست و یاری کننده و غیره آید. طبرسی در ذیل «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...» (بقره: ۲۵۷) فرموده: ولی از «ولی» است به معنی نزدیکی بدون فاصله و او کسی است که به تدبیر امور از دیگری احق و سزاوارتر است. به رئیس قوم والی گویند که بتدبیر و امر و نهی امور نزدیک و مباشر است. باقا مولى گویند که بامر بنده سرپرستی و مباشرت می‌کند به بنده مولى گویند که با اطاعت مباشر امر مولى است و از آن است ولی یتیم که مباشر مال یتیم و اداره اوست.» (قرشی؛ ۱۴۱۲ ق، ص ۲۴۷).

«أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ وَقُوعُ شَيْءٍ وَرَاءَ شَيْءٍ مَعَ رَابِطَةٍ بَيْنَهُمَا تَنْهَاهَا أَصْلَ دَرَمَادِهِ «وَلِيٌّ» وَاقِعَ شَدْنِ شَيْءٍ بَعْدَ أَزْشَىءٍ دِيْغَرٍ، بَهْ هَمْرَاهُ رَابِطَةٌ أَيْ كَهْ بَيْنَ أَيْنِ دَوَاسْتِ.» (مصطفوی، ۱۴۰۲: ص ۲۰۳).

«الْوَلَاءُ وَالتَّوَالِي: أَنْ يَحْصُلَ شَيْئَانِ فَصَاعِدًا حَصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا، وَبِاسْتِعَارِ ذَلِكَ لِلْقَرَبِ مِنْ حَيْثُ الْمَكَانِ، وَمِنْ حَيْثُ النَّسَبِ، وَمِنْ حَيْثُ الدِّينِ، وَمِنْ حَيْثُ الصَّدَاقَةِ وَالتَّصَرُّفِ وَالْإِعْتِقَادِ» اینکه دو چیز و بیشتر طوری ایجاد شوند بینشان چیزی که از این دو نباشد قرار نگیرد و این ماده از قرب مکانی و نسبی و دینی و درستی و یاری و باور استعاره آورده می‌شود. (راغب، ۱۴۱۲ ق؛

ص ۸۸۵)

«ولایت واژه عربی است که از کلمه «وَلِيٌّ» گرفته شده است. «وَلِيٌّ» در لغت عربی، به معنای آمدن چیزی است در پی چیزی دیگر بدون آنکه فاصله ای در میان آن دو باشد که لازمه چنین توانی و ترتیبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از اینرو، این واژه با هیئت های مختلف (به فتح و کسر) در معنای «حُبِّ و دوستی» «نصرت و یاری»، «قائت و پیروزی» و «سرپرستی» استعمال شده که وجه مشترک همه این معانی همان قرب معنوی است. و مقصود از ولایت در بحث ولایت فقیه، آخرین معنای مذکور یعنی «سرپرستی» است» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

انواع ولایت

۱. ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی که به معنای تصرف در عالم وجود و قانون مندی های آن است اساساً مربوط به خدای متعال است که خالق هستی، و نظام خلقت و قوانین حاکم بر آن است. مسأله ای که در ارتباط با اداره امور جامعه، هم برای پیامبر و امام معصوم و هم برای فقیه وجود دارد محب «ولایت تشریحی» آن هاست، معنی همان چیزی که در آیاتی از قبیل «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» (احزاب: ۶)؛ و در روایاتی از قبیل «من كنتُ مولاهُ فهذا عليٌّ مولاهُ» به آن اشاره شده است.» (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۸۰: ۷۹).

۲. ولایت تشریحی

«ولایت تشریحی یعنی ولایت قانونی؛ یعنی این که فردی بتواند و حق داشته باشد از طریق جعل و وضع قوانین و اجرای آن ها در زندگی مردم و افراد جامعه تصرف کند و دیگران ملزم به تسلیم در برابر او و رعایت آن ها باشند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۸۰: ۷۹) و بحث ما در مورد «ولایت فقیه» داخل در این مورد می باشد.

«از منظر کلامی، ولایت فقیه، ولایت، زعامت و سرپرستی امت رشید و فرزانه اسلامی در حوزه و اداره و رهبری جامعه اسلامی به معنای وسیع آن بوده و ولی فقیه، ولی امر مسلمین است. در این دیدگاه، ولایت فقیه از عوارض فعل الله و امام معصوم (علیه السلام) است؛ بنابراین، نصب و عزل ولی فقیه به دست مردم نیست، بلکه تنها تشخیص را، انتصاب و انعزال او، به دست خبرگان بوده و رأی مردم در انتخاب ولی فقیه فقط نقش تشخیص (کاشفیت) دارد.» (معرفت: ۱۳۷۷: ۶۶-۵۵؛ جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۶۳؛ به نقل از کربلای پاژوکی، ۱۳۸۹: ص ۱۲۰)

مفهوم فقیه

الف- فقیه در لغت

«الْفَقْهُ: العلم فی الدین. یقال: فَقَّهَ الرَّجُلُ يَفْقَهُ فِقْهًا فَهُوَ فَاقِهُ. وَفَقَّهَ يَفْقَهُ فِقْهًا إِذَا فَهَمَ»؛ فقه یعنی

علم دین داشتن. گفته می‌شود: فقیه کسی است که علم دین داشته باشد. اگر عین الفعل این ماده مضموم باشد و اگر مکسور باشد منظور فهمیدن است» (فراهدی؛ ۱۴۱۰، ص: ۳۷۰).
«الفقیه: العالم الذی یُشَقُّ الأحکام ویفتِّش عن حقائقها، ویفتِّح ما اشتغَلتْ منها». به تعبیر زمخشری، فقیه کسی است که احکام را می‌شکافد و حقیقت آن را بررسی می‌کند و گره‌های بسته شده احکام را باز می‌کند.» (زمخشری؛ ۱۴۱۷، ق، ص: ۴۵).

ب- فقیه در اصطلاح

«مقصود از «فقیه» در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع شرایط است، نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامعه شرایط باید سه ویژگی داشته باشد «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق» و «قدرت مدیریت و استعداد رهبری». یعنی از سویی باید صدر و ساقه اسلام را به طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد و از سوی دیگر، در تمام زمینه‌ها، حدود و ضوابط الهی را رعایت کند و از هیچ یک تخلفی و تخلف ننماید و از سوی سوم، استعداد و توانای مدیریت و کشورداری و لوازم آن را واج باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۳۷- ۱۳۶)

مفهوم مشروعیت

الف- مشروعیت در لغت

«أن الأصل الواحد فی هذه المادّة: هو انشاء طریق واضح مادیا أو معنویا. ومن مصادیق الأصل: طریق الورد للاستقاء فیقال إنّه شریعة للماء. وشرع الطریق أى انشاء واضحا. وشرع فی الأمری أحدث طریقا فی خصوص هذا الأمر وابتداء فی السلوک فیه. وشرع من الدین أى انشاء من الدین المعنوی والبرنامج فی الحیاة طریقا واضحا بینا.» ماده شرع یک اصل دارد به معنای ایجاد کردن راه واضح و روشن. از مصادیق این اصل، شریعه آب است که به راه ورود آب اطلاق می‌شود و به کسی که راه را به روشنی ایجاد کرده می‌گویند «شرع الطریق» و همچنین کسی که در مورد کاری راهی ایجاد کرده و به پیمودن راه مبادرت کرده می‌گویند «شرع فی الامر» و به کسی که برنامه‌ای واضح در زندگی و دین ایجاد کرده می‌گویند «شرع من الدین» (مصطفوی، ۱۴۰۲، ق، ص: ۴۰).

ب- مشروعیت در اصطلاح

«وَأَنَّ احْکَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (مائده: ۴۹)؛ و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن.
«وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (شوری: ۱۰)
و درباره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به خدا [ارجاع می‌گردد]. چنین خدایی پروردگار من است. بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم.
«از نظر قرآن و بینش اسلام ناب، حکومت مخصوص ذات پاک خداست، از این روست مسلمانان

باید حکومتی تشکیل دهند که حکومت الهی باشد و براساس خدامداری و قوانین الهی تنظیم شده باشد.» (محمدی اشتهاردی، ۱۳۷۹: ص ۱۲۳).

۲. بیان دیدگاه برخی فقهاء

«مشروعیت حکومت در عصر غیبت از منظر آخوند خراسانی، به طور کلی اندیشه فقها در مورد مقوله حاکمیت و دولت در عصر غیبت، به صورت های چهارگانه زیر تقسیم بندی می گردد:

یک: گروهی قابل به تقسیم حق حاکمیت سیاسی و دینی در عصر غیبت بین سلطان و فقیه هستند. طبق این دیدگاه عرصه مسائل سیاسی و مذهبی در زمان غیبت کاملاً از هم جداست و متولی هر کدام مستقلاً به نصب عام از امام معصوم مشروعیت می یابد (درخشه، ۱۳۸۴، ص ۷۳) میرزای قمی در ارشادنامه (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸، ص ۳۷۷) سید جعفر کشکی در تحفة الحلوک (کشکی، بی تا، ص ۱۱۵) از جمله قائلین این نظریه می باشند.

دو: ولی فقیه به نیابت از امام معصوم، وظیفه سیاسی و دینی را توأم با هم، به عهده دارد؛ اما فقیه وظیفه سیاسی خویش را به پادشاه عادل تفویض می کند و مشروعیت آن حکومت از این تفویض است (درخشه، ۱۳۸۴، ص ۷۳) شیخ جعفر کاشف الغطاء (کاشف الغطاء، بی تا، ص ۳۹۴) و میرزای قمی در جامع در جامع الصفات (میرزای قمی، بی تا، ص ۹۲) از جمله طرفداران این نظریه هستند.

سه: این دیدگاه دلالت بر آن دارد که ولایت فقها به نصب عام از طرف امام معصوم علیه السلام، در امور دینی است و مسائل کلان سیاسی را مختص امام معصوم علیه السلام می داند. از جمله معتقدان به این دیدگاه، می توان به شیخ مرتضی انصاری اشاره کرد (درخشه، ۱۳۸۴، ص ۷۳).

چهار: حاکمیت فقیه جامع شرایط یا ولایت انتصابی عامه فقها بنا بر نیابت از امام عصر علیه السلام؛ در صورت فراهم شدن مقتضیات، فقه تشکل حکومت داده و به نیابت از امام عصر حکم می کند. شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۰، ق، ص ۳۹۷)، آیت الله گلپایگانی (موسوی گلپایگانی، ۱۳۸۳، ق، ص ۷۹-۷۸) و امام خمینی (خمینی، ۱۳۷۸، ق، صص ۲۲-۱۷ و ۹۴-۶۰؛ خمینی، ۱۳۹۰، ق، صص ۴۸۳-۴۸۲) از قائلان به ولایت فقیه به این معنی هستند. این نظر در عصر امام خمینی رحمته الله علیه تحقق یافت. در عصر مشروطه مباحث جدی و پردامنه در مورد امکان و امتناع تشکیل حکومت مشروطه و مشروعیت مطرح شد. به عقیده نویسنده کتاب «سیاست نامه خراسانی»، آخوند خراسانی با اینکه از حامیان مشروطه بوده اما با افزودن قید مشروطه به مشروطه به مخالفت پرداخت؛ چرا که او حکومت مشروطه (حکومت اسلامی) را منحصر به حاکمیت معصوم می دانست (کدیور، ۱۳۷۸، ص ۱۳). وی برای اثبات سخن خویش

این کلام آخوند را مورد استناد قرار داده است؛ واعجباً؛ چگونه مسلمانان خاصه علمای ایران ضرورت مذهب امامیه را فراموش نمودند که سلطنت مشروعه آن است که متصدی امور عامه ناس و رتق و فتق کارهای قاطبه مسلمین و فیصل کافه مهام به دست شخص معصوم و منصوص و مأمور من الله باشد مانند انبیاء و اولیاء علیهم السلام و مثل خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و ایام ظهور و رجعت حضرت حجت علیه السلام و اگر حاکم مطلق معصوم نباشد آن سلطنت غیر مشروعه است. چنانکه در زمان غیبت است (حبل المتین، ۱۳۲۶ ق، صص ۸-۷). سپس بیان می‌دارد که آخوند از حکومت‌ها براساس این فرضیه تقسیم‌بندی جدیدی ارائه می‌دهد:

سلطنت غیر مشروعه دو قسم است:

۱. عادل؛ نظیر مشروطه که مباشر امور عامه عقلا و متدینین ۲. ظالمه جابره؛ آن که حاکم مطلق یک نفر مطلق العنان خود سرباشد. البته به صریح حاکم عقل و به فصیح خصوصیات شرع غیر مشروعه عادلہ مقدم است بر غیر مشروعه جابره، و به تجربه و تحقیقات صحیحه و بررسی‌های شافیه مبرهن شده که نه عشرت‌تعدیات دوره استبداد در دوره مشروطیت کمتر می‌شود، دفع افسد و اقبح به فاسد و قبیح واجب است، چگونه مسلم جرأت تغوه به مشروعیّت سلطنت جابره می‌کند، و حال آنکه از ضروریات مذهب جعفری (علیه السلام) غاصبیت سلطنت شیعه است (حبل المتین، ۱۳۲۶ ق، صص ۸-۷).

بنابر مطلب بیان شده، حکومت‌ها بدین نحو تقسیم می‌گردند:

الف. حکومت مشروعه که با وجود امام معصوم، تحقق می‌یابد. پس در عصر غیبت، تحقق حکومت اسلامی ممتنع است.

ب. حکومت غیر مشروعه که دو گونه است:

۱. حکومت غیر مشروعه عادلہ؛

۲. حکومت غیر مشروعه ظالمه.

به نظری، آخوند قائل به امتناع عملی حکومت مشروعه در عصر غیبت بوده اما تحقق حکومت غیر مشروعه عادلہ را به لحاظ شرعی مجاز می‌دانسته هر چند اطلاق مشروعه (اسلامی) را به آن مجاز نمی‌دانسته است. وی معتقد است در حکومت مشروعه حاکم منصوب از جانب خداوند است و حکومت مشروعه در مورد غیر معصوم منقضی و ممتنع است.

اما در مقام نقد این دیدگاه می‌توان این گونه اظهار داشت؛ تعبیر «افسد و اقبح به فاسد و قبیح» حاکی از آن است که سلطنت مشروطه، فاسد و قبیح است، اما از باب دفع افسد به فاسد، محدودیت مشروط و موقت یافته است. اما جای این سؤال از مرحوم آخوند وجود دارد که آیا در زمان غیبت، هیچ حکومت صالح و معدومی وجود ندارد؟

از آن جا که وی ولایت فقیه را پذیرفته است (اتکا به ادامه مقاله) می توان بنا بر مبانی آخوند، آن حکومت صالح مهدوی را بر حکومت فقها منطبق دانست. خصوصاً آنکه ولایت فقیه، در اعتقاد حامیان آن، منصوب و مجعول از سوی معصوم است و لذا ولایت فقیه، را نباید قیمی در مقابل ولایت و سلطنت معصوم تلقی کرد. آخوند خراسانی برخلاف استنباط نویسنده سیاست نامه خراسانی، تفاوتی میان (حکومت مشروعه) و (حکومت مشروع) یعنی مجاز به لحاظ شرع و دین نمی گذارد، تنها امری که وی در مورد (حکومت مشرعه عادل) مطرح نموده اند بین به شرع است نه اینکه آن را (به لحاظ شرعی مجاز و ممکن) بشمارد. بلکه آنچنان که دیدیم وی حتی تعبیر (فاسد و قبیح) را در مورد سلطنت مشروعه به کار برده و اصولاً بحث وی در قالب حکومت سلطنتی و سلطه مبالغه است و نسبت به ولایت فقیه اثباتاً یا نفیاً ساکت است» (ایزدی، حسن وند، فصلی ۴۳، ۱۳۹-۴۱).

۳. دلایل عقلی و نقلی بر اثبات مشروعیت ولایت فقیه

دلایل عقلی

الف- قاعده لطف

تعریف لطف:

اینکه لطف برای خداوند واجب است و معنای لطف را علامه حلی رحمته چنین بیان می کند. «أقول: اللطف هو ما يكون المكلف معه أقرب إلى فعل الطاعة وأبعد من فعل المعصية ولم يكن له حظ في التمكين ولم يبلغ حد الإلجاء» لطف آن است که مکلف با وجود او؛ برای انجام طاعت نزدیک تر شده و برای انجام معصیت دورتر می شود و این لطف بر حد اجبار نمی رسد و برای خداوند نفعی ندارد و «اللطف واجب لتحصيل الغرض به» (همان) لطف برای خداوند واجب است تا با آن به غرضش برسد (حلی، ۱۴۰۷، ق: ۳۲۴).

قاعده لطف در ولایت فقیه:

«وجود حکومت صالح و امام عادل نقش تعیین کننده و مهمی در رشد مادی و معنوی جامعه و از بین بردن عوامل گمراهی انسان داشته، در نهایت موجب نزدیکی بندگان به خدا و دوری از معصیت او می شود. این حقیقت مسلم و انکار ناپذیری است که تاریخ گواه صدق آن است. در این مورد علامه حلی می فرماید: «امامت عبارت است از ریاست عامه در امر دین و دنیا... به دلیل عقل، نصب آن از جانب خدا واجب است؛ زیرا لطف است، چون ما قطع داریم که اگر بر مردم رئیسی باشد که ایشان را راهنمایی کند و مردم فرمانبردار او باشند و داد مظلوم را از ظالم بخواهد و ظالم را از ظلم و ستم کردن باز دارد، البته نزدیک تر به صلاح و دورتر از فساد خواهد بود و در سابق ذکر شد که لطف واجب؛ پس وجود امام علیه السلام بعد از پیامبر (ص) ثابت می شود.» (کربلایی

پازوکی، ۱۳۸۹: ۱۲۶ به نقل از حلی، ۱۳۷۲: ۲۱۵-۲۱۶). و این قاعده موقعی که امام علیه السلام حضور ندارند و در غیبت به سر می‌برند در مورد ولی فقیه اجرا می‌گردد که بر خدا واجب است که هدایت جامعه را به دست فردی شایسته قرار بدهد.

ب- ولایت فقیه و حکمت الهی

هر کس که خداوند را به خوبی بشناسد و به قدرت و حکمت او ایمان داشته باشد، در پدیده‌های عالم (اعم از حیوانی، گیاهی، جمادی) تفکر نماید بی تردید تصدیق خواهد کرد که خداوند تمامی موجودات را به هدایت عامه به سرمنزل مقصودشان هدایت نموده است. قرآن در این باره می‌فرماید: «پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلق می‌کند که در خور اوست داده سپس آنرا هدایت فرموده است.» (طه - ۵۰).

بر اساس قانون هدایت عامه و ارسال انبیا، خداوند حکیم به طور جدی خواستار هدایت انسان‌هاست. با توجه به اینکه حکومت صالح و امام عادل و حکیم با فراهم کردن زمینه‌های رشد معنوی و تعالی روحی و از بین بردن زمینه‌های فساد و هرج و مرج و برقراری امنیت، نقشی اساسی در هدایت انسان‌ها دارد. خداوند حکیم در ادامه رسالت پیامبران امامان علیهم السلام را به نحوی خاص و فقهای جامع شرایط را به نحو عام قرار داده است تا عهده‌دار هدایت مادی و معنوی انسان‌ها شوند؛ در غیر این صورت نقض غرض الهی خواهد شد و خداوند حکیم، نقض غرض نمی‌کند.» (کربلائی پازوکی، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

ج- حکم عقل بر ضرورت پیروی از راهنمای خیرخواه

«پیروی از راهنمای خیرخواه و مرشد مصلح که انسان را به راه سعادت و فلاح دعوت می‌کند، پس از اطمینان به صلاحیت و صداقت وی، چیزی است که عقل سلیم بر ضرورت آن گواهی می‌دهد و عقلی هر جامعه انسان را برای ترک مصالح اساسی و مهمی که دیگران وی را به انجام آن دعوت نموده‌اند گرچه از جانب یک انسان دیگری که همانند خود اوست باشد مورد مذمت قرار می‌دهند.» (منتظری، ۱۴۰۹: ص ۱۱۴).

د- حکم عقل بر ضرورت شکرگزاری از ولی نعمت

«بزرگداشت کسی که به انسان نعمتی بخشیده و شکرگزاری از احسان‌کننده چیزی است که عقل به خوبی آن گواهی می‌دهد و نیز عقل، ترک تشکر از ولی نعمت را قبیح و زشت می‌شمارد و حتی اگر در مواردی ترک اطاعت از ولی نعمت سبب آزار او، و عاق شدن از محضوری گردد، عقلا انسان را به جهت ترک اطاعت مورد مذمت قرار می‌دهند. مگر اینکه کار مهم‌تری آن را موجب شده باشد و همین حکم عقلی یکی از ملاک‌هایی است که انسان را به وجوب اطاعت از خداوند تبارک و تعالی ملزم می‌کند. شاید وجوب اطاعت از پدر و مادر نیز به همین اصل

عقلی بازگشت کند، زیرا آنان ولی نعمت فرزندانند که با شیره جان، وی را پرورش داده‌اند، و شاید همین اصل عقلی ملاک حکم شرعی در وجوب اطاعت از آنان باشد. پس هنگامی که در پدر و مادر جسمانی، ما این اصل عقلی را پذیرفتیم، در اولیای روحانی و ولی نعمت‌های معنوی که انسانیت انسان به آن‌ها بستگی دارد به طریق اولی باید این اصل را پذیرفت و به همین دلیل باید گفت اطاعت از پیامبران و پیشوایان عادل از نظر عقل، پسندیده و بلکه لازم و واجب است.» (منتظری، ۱۴۰۹، ق: ص ۱۱۴).

دلایل نقلی

الف) آیات

از آیات زیر استفاده می‌شود که حاکمیت، مختص مؤمنین است که ولایتشان در طول ولایت الهی است و کافرین هیچ‌گونه ولایتی بر مؤمنین ندارند. لذا برخی از آیاتی که به این مطلب اشاره دارد را به عنوان نمونه می‌آوریم و در آخر برای علاقه‌مندان به تحقیق در این موضوع صرفاً ارجاع دهی می‌کنیم:

۱- «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ وَلًا لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)؛ هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی (حاکمیتی) قرار نداده است. این آیه به طور واضح بیانگر این است که خداوند ابداً برای کافران حاکمیتی قرار نمی‌دهد.

اصولاً کسی که خود معتقد به اسلام نیست چگونه می‌توان از وی انتظار اجرای دستورات اسلام و اداره جامعه بر اساس مقررات و موازین اسلامی را داشت؟ و در همین ارتباط است که باید گفت در رهبری نه تنها اسلام به معنی اعم و صرف گفتار لفظی کافی نیست بلکه ایمان جامع، که مرکب از اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل با تمام وجود و اعضا و جوارح بدن است نیز شرط می‌باشد.

از سوی دیگر هنگامی که ایمان در امام جماعت از شرایط مسلمانه است، شرط بودن آن در امام اعظم و رهبر مسلمانان به طریق اولی ثابت و مسلم است و این نکته‌ای است شایان دقت (منتظری، ۱۴۰۹، ق: ص ۳۸-۳۷).

۲- «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۲۸)؛ مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند؛ و هر که چنین کند، در هیچ چیز [اورا] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند، شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند، و بازگشت [همه] به سوی خداست.

۳- «الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا

إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء: ۶۰)؛ آیا نمی‌نگری به آنان که می‌پندارند به آنچه به تو و به پیامبران پیش از تو، فرود آمده ایمان آورده‌اند چگونه می‌خواهند طاغوت را حاکم خود در امور قرار دهند با اینکه مأمور شده‌اند به آن کفر بورزند و شیطان در صدد است آنان را به گمراهی کشاند، گمراهی بسیار دور.

۴- «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

«افراد ستمگر و بدکاره نمی‌توانند هیچ‌گونه ولایتی بر مسلمانان داشته باشند. ظلم در لغت قرار دادن چیز در غیر جای خودش می‌باشد. در کتاب اقرب الموارد آمده است: «ظلم فلان ظلما و ظلما مظلمة: وضع الشيء في غير موضعه و از همین مورد است مثل معروف «من استرعى الذئب فقد ظلم» هر که گرگ را به چوپانی گله بگمارد ستم کرده است و «ظلم فلانا» یعنی براو ستم کرد و «ظلم الارض: حفرها في غير موضع حفرها»، به زمین ظلم کرد یعنی چاه را در غیر جا و موضع خودش حفر کرد. براین اساس هر عملی که مخالف حق باشد می‌توان کلمه ظلم را برای آن به کار برد و مشمول اطلاق مفهوم آن می‌گردد. پس هر فاسق و هر منحرف از حقی ظالم است (و صلاحیت رهبری امت اسلامی را نخواهد داشت)» (منتظری، ۱۴۰۹، ق: ص- ۳۸-۳۷).

نمونه‌هایی از آیات برای رجوع:

آل عمران: ۱۰۰، نساء: ۱۱۵، اعراف: ۳، بقره: ۲۵۷، احزاب: ۴۸، انسان: ۲۴، احزاب: ۶۷، شعرا: ۱۵۱-۱۵۲، کهف: ۲۸، هود: ۱۱۳، نمل: ۳۴، محمد: ۲۲-۲۳، دخان: ۳۰-۳۱، قلم: ۳۵-۳۶، سجده: ۱۸، منافقون: ۸، نحل: ۷۵-۷۶، انعام: ۵۰، محمد: ۱۴، حج: ۴۰-۴۱، نساء: ۵، یونس: ۳۵، بقره: ۲۴۷، زمر: ۹، یوسف: ۵۵، قصص: ۲۶، نمل: ۳۹، نساء: ۳۴، زخرف: ۱۸، بقره: ۲۲۸، احزاب: ۳۳ (منتظری، ۱۴۰۹، ق: ص ۳۲).

ب) روایات سندی و محتوایی

۱- مقبوله عمر بن حنظله

- متن روایت

... عمر بن حنظله قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام ... قال: ينظران الى من كان منك ممن قدروى حدیثنا ونظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما ... «عمر بن حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم دو نفر از خودمان راجع به قرض یا میراثی نزاع دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می‌روند این عمل جایز است؟ فرمود:

کسی که در موضوعی حق یا باطل نزد آن‌ها به محاکمه رود بدرستی که نزد طغیانگر به محاکمه رفته و آنچه طغیانگر حکم کند اگر چه حق مسلم او باشد چنان است که مال حرامی را می‌گیرد زیرا آنرا به حکم طغیانگر گرفته است. در صورتی که خدا امر فرموده است بگو کافر باشند؛ خدای بزرگ فرمود می‌خواهند به طغیانگر محاکمه برند در صورتی که مأمور شده اند به او کافر شوند. عرض کردم پس چه کنند؟ فرمود: نظر کنند به شخصی از شما که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر افکنده و احکام ما را می‌فهمد و به حکمیت او راضی شوند همانا من او را حاکم شما قرار دادم. اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آن‌ها از او پذیرفت، حکم خدار اسبک شمرده و ما آرَد کرده است و آنکه ما آرَد کند خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداست....» (کلینی، ۱۳۶۳: ۶۷؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق: ص ۹).

- بررسی سند روایت

«در این حدیث از جهت سندش به بعضی روایانش ایراداتی وارد شده که پذیرفته نیست مثلاً نسبت به محمد عیسی شیخ در رجالش گفته ضعیف است ولی نجاشی و فضل بن شاذان آور امردی ثقه و کثیر الروایه و جلیل القدر دانسته‌اند و برخی او را غالی می‌دانستند که این هم ناشی از جوآن زمان بوده که فردی این مقدار اظهار محبت نسبت به اهل بیت می‌کرده به او غالی می‌گفتند. به هر حال چون در سلسله سند صفوان بن یحیی وجود دارد و شیخ در کتاب عده خود درباره صفوان فرموده: «لا یروی الا عن ثقه» و به علاوه اصحاب در باب قضا به این حدیث عمل کرده‌اند می‌توان به آن عمل کرد ولی از آنجا که مورد قبول اصحاب قرار گرفته به «مقبوله» شهرت یافته.» (طاهری، ۱۳۷۷: ۲۷-۲۸).

- بررسی محتوای روایت

«حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا چه اجرائی و چه قضائی، نهی می‌فرمایند. دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آن‌ها هستند رجوع کنند، هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. هم چنین اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آن‌ها رجوع کرد به. طاغوت. یعنی قدرت‌های ناروا روی آورده است، و در صورتی که به وسیله این قدرت‌ها و دستگاه‌های ناروا به حقوق مسلم خویش نائل آمد. فانما یاخذهُ سُخْتاً و ان کان حقاً ثابتاً له. به. حرام. دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند. حتی بعضی از فقها در عین شخصی گفته‌اند که مثلاً اگر عباى شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید نمی‌توانید در آن

تصرف کنید. ما اگر به این حکم قائل نباشیم دیگر در کلیات یعنی در عین کلی. شک نداریم مثلاً در این که اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آن که خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد تصرف در آن جائز نیست. و موازین شرع همین را اقتضا می‌کند.» (امام خمینی، ۱۴۲۳ ق: ص ۹۰).

حکم سیاسی اسلام:

«این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرت‌های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن‌ها هستند خودداری کنند تا دستگاه‌های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شود و این تشکیلات عریض و طویل دادگستری که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی‌دهد برچیده گردد، و راه به سوی ائمه هدی (علیهم‌السلام) و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود. مقصد اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از اعمال آن‌ها هستند مرجع امور باشند و مردم دنبال آن‌ها بروند. به ملت اسلام اعلام کرده‌اند که این‌ها مرجع نیستند و خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند (عصیان بورزند)، و رجوع به آن‌ها با کفر ورزیدن به آن‌ها منافات دارد. شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید نباید به آن‌ها رجوع کنید.» (همان: ص ۹۱).

مرجع امور، علمای اسلام‌اند:

«بنا بر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: . بینظران من کان منکم ممن قدر روی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا. در اختلافات به روایان حدیث ما که به حلال و حرام خدا طبق قواعد آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند رجوع کنند. امام (علیه‌السلام) هیچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس روایان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم می‌باشند. تمام مراتب را ذکر فرموده و مقید کرده به این که در حلال و حرام طبق قواعد نظر کند و به احکام معرفت داشته، موازین دستش باشد تا روایاتی را که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می‌باشد تشخیص دهد. و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث غیر از نقل حدیث است.» (همان).

علمای منصوب به فرمانروایی‌اند:

«می‌فرماید: «فإنی قد جعلته علیکم حاکماً». من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم، و کسی که این شرایط را دارا باشد از طرف من برای امور حکومتی و قضائی مسلمین تعیین شده و مسلمان‌ها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنا بر این اگر قلدری مال شما را خورد مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده و اگر با کسی سر

دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد نیز مرجع آن قاضی است که حضرت تعیین فرموده و نمی‌توانید به دیگری رجوع نمایید. این، وظیفه عمومی مسلمان‌هاست نه این که، عمر بن حنظله. به چنین مشکله ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام علیه السلام صادر فرموده کلی و عمومی است. همان طور که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در دوران حکومت ظاهری خود حاکم، والی و قاضی تعیین می‌کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن‌ها اطاعت کنند، حضرت امام صادق علیه السلام هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد و بر همه علماء، فقها و مردم دنیا حکومت دارد می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده و این منصب را برای فقها قرار داده است، و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضائی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه‌ای که در حدیث ذکر شده استفاده می‌شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام علیه السلام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرت‌های اجرائی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است، و در سند و دلالتش وسوسه‌ای نیست. جای تردید نیست که امام علیه السلام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام علیه السلام اطاعت نمایند. (همان: ص ۹۲).

۲- حدیث اللهم ارحم خلفائی

- متن روایت

«قال امیر المؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم ارحم خلفائی، اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله و من خلفائک؟ قال: الذین یأتون من بعدی و یروون حدیثی و سنتی.» امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمودند خداوند ابرخلفای من رحم کن گفته شد یا رسول الله خلفای شما کیست‌اند؟ فرمودند: کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند (ابن بابویه قمی، ۱۳۶۱: ۳۷۴-۳۷۵).

- بررسی سند روایت

«و این حدیث از نظر سند قابل اعتماد است چونکه خود صدوق رحمه الله علیه در ابتدای کتاب تذکر داده که احادیثی که مورد اعتماد نباشند در آن کتاب نقل نمی‌کند.» (طاهری، ۱۳۷۷: ۲۱۶).

- بررسی محتوای روایت

همان‌گونه که رسول خدا دارای سه منصب بوده است: ۱- منصب فتوا و بیان احکام ۲- منصب قضا و فصل خصومت ۳- منصب زعامت و تصدی مقام حکومت. وقتی که در این حدیث به صورت مطلق فرموده: کسانی که راوی حدیث و سنت من و معلم امت و مبلغ احکام من اند خلفای من می‌باشند، این خلافت قطعاً در هر سه منصب خواهد بود. (همان، ۲۱۷)

در این مقال ما به این دو حدیث اکتفا می‌کنیم اگرچه احادیث بسیار دیگری هم در باب اثبات مشروعیت ولایت فقیه از جانب خدا و رسول آمده است که فقط به ذکر سند احادیث بسنده می‌کنیم.

۳- حدیث العلماء ورثة الأنبياء

- متن روایت

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْعُلَمَاءَ لَمْ يُوْرثُوا دَرَهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَقًّا وَأَفْرًا فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُوًّا لَا يُنْفَوْنَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ» (الإختصاص: ۱۴۱۳، ص ۴؛ منية المرید، ۱۴۰۹، ص ۳۷۳؛ الكافي، ۱۴۰۷، ق: ص ۳۲). از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: «همانا علما، وارث پیامبران هستند، و این بدان جهت است که پیامبران درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند و بی‌تردید حدیث‌هایی از احادیث خویش را به ارث می‌گذارند. پس کسی که برخی از آن‌ها را به دست آورد، بهره بسیاری را به دست آورده است. پس مواظب باشید علم خویش را از چه کسی اخذ می‌کنید. همانا برای ما اهل بیت در هر نسل و دوره‌ای افراد عادل هستند که تحریف غلوکنندگان و تنقیص باطل‌کنندگان، و تأویل نادانان را از دین بر طرف می‌کنند (منتظری؛ ۱۴۰۹، ص: ۲۵۸).

- بررسی سند روایت

«در سند این روایت اشکالی نیست. به جز «ابوالبختری» که ضعیف است، مگر اینکه نقل این روایت توسط احمد بن محمد بن عیسی و کلینی موجب اطمینان به صدور آن از معصوم گردد. در کتاب عوائد از این روایت به صحیحه تعبیر شده، و این سهوی است که از جانب ایشان صورت گرفته است.» (همان: ۲۵۹).

- بررسی محتوای روایت

«می‌توان گفت شئون عمومی پیامبران به علما منتقل می‌گردد نه شئون فردی آنان. و از طرفی می‌دانیم در میان انبیا، پیامبر ما صلی الله علیه و آله و ابراهیم و موسی و پیامبران دیگری نیز هستند که ولایت عامه برای آنان وجود داشته است. چنانچه خداوند تبارک و تعالی در مورد پیامبر ما فرمود: «النبی اولی

بالمؤمنین من انفسهم، و [باز تأکید می‌کنیم که] منظور ما از ولایت در این مورد، ولایت تکوینی یا فضایل معنوی و کمالات ذاتی انبیا که غیر قابل انتقال است، نیست. بلکه منظور، ولایت اعتباری آنان است که در نزد عقلا قابل انتقال و توارث است. «(همان).

۴- مشهوره ابی خدیجه

- متن روایت

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى بَيْنَكُمْ فِي شَيْءٍ مِنْ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ أَحَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفَسَاقِ اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا وَإِيَّاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ...» (تهذيب الاحكام، ۱۴۰۷: ص ۲۸۷)؛ به آنان بگو اگر مخاصمه و نزاع و بگومگو در برخی گرفتن و دادن‌ها بین شما واقع شد بپرهیزید از اینکه محاکمه را به نزد یکی از این فاسق‌ها ببرید، بین خویش کسی که حلال و حرام ما را می‌شناسد معین کنید که من او را قاضی شما قرار دادم و بر حذر باشید از اینکه مخاصمه یکدیگر را به نزد سلطان ستمگر ببرید.

- بررسی سند روایت

«ابوالجهم [که در زنجیره سند روایت آمده] کنیه بکیرین اعین و ثویر بن ابی فاخته است که اولی فردی ثقة و مورد اعتماد است و از دومی نیز به نیکی یاد شده است. احمد بن عائد [که در نقل صدوق بود] نیز ثقة می‌باشد. (تنقیح المقال ۱/ ۱۸۱ و ۱۹۷ و ۶۳).

اما ابی خدیجه راوی روایت، مورد اشکال است. شیخ (طوسی) در کتاب الفهرست خویش، او را ضعیف دانسته، اما از نجاشی نقل شده که درباره وی گفته است: «او ثقة است، ثقة است [تکرار فرموده]. از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت نقل نموده و دارای کتاب است» (تنقیح المقال ۲/ ۵ و الفهرست شیخ طوسی / ۷۹ (چاپ دیگر / ۱۰۵) و رجال نجاشی / ۱۳۴ به نقل از منتظری؛ ۱۴۰۹، ص: ۲۱۸).

- بررسی محتوای روایت

«منظور از [تداری فی شیء] که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است. یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این. فساق. رجوع نکنید. از این که دنبال آن می‌فرماید: من برای شما قاضی قرار دادم. معلوم می‌شود که مقصود از فساق و جماعت زشت کار، قضاتی بوده‌اند که از طرف امرای وقت و قدرت‌های حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده‌اند در ذیل حدیث می‌فرماید: . . . وایاکم أن یخاصم بعضکم بعضاً إلى السلطان الجائر. در مخاصمات نیز به سلطان جائر، یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید، یعنی در اموری که مربوط به

قدرت‌های اجرائی است به آن‌ها مراجعه ننمایید. گرچه، سلطان جائز، قدرت حاکمه جائز و ناروا به طور کلی است و همه حکومت‌کنندگان غیراسلامی و هر سه دسته قضات و قانون‌گذاران و مجریان را شامل می‌شود ولی با توجه به این که قبلاً از مراجعه به قضات جائز نهی شده معلوم می‌شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگری یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق یعنی، نهی از رجوع به فساق، نیست، زیرا اول از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی، اقامه بینه و امثال آن می‌باشد نهی کردند و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس، از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می‌شود که باب قضاء غیر از باب رجوع به سلاطین است، و دورشته می‌باشد. در روایت، عمر بن حنظله، که می‌فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید به هر دورشته اشاره شده است. منتهی در این روایت فقط نصب قاضی فرموده ولی در روایت، عمر بن حنظله، هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.» (امام خمینی، ۱۴۲۳ ق: ص ۹۴-۹۳).

آیا علما از منصب حکومت معزول‌اند؟

«اکنون باید دید این که امام علیه السلام در زمان حیات خود طبق این روایت منصب قضاوت را برای فقها قرار داده و بنا به روایت عمر بن حنظله، هر دو مقام ریاست و قضاوت را به آنان واگذار کرده است آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند فقها خود بخود از این مقام برکنار می‌شوند؟ تمام قضات و امرائی که ائمه علیهم السلام قرار داده بودند با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضاوت معزول می‌گردند یا نه؟

با قطع نظر از این معنی که وضع ولایت امام علیه السلام با دیگران فرق دارد و بنا بر مذهب شیعه تمام دستورات و اوامر ائمه علیهم السلام در زمان حیات و مماتشان لازم‌الاتباع است باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می‌شود چگونه است؟

در رژیم‌های دنیا چه سلطنتی و چه جمهوری یا هر شکل دیگر اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد مقامات و منصب‌های نظامی به هم نمی‌خورد، مثلاً درجه یک سپهبد خود بخود از او گرفته نمی‌شود، سفیر از سفارت عزل نمی‌گردد، وزیر مالیه، استاندان، فرماندار، و بخشدار از مقام خود برکنار نمی‌شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می‌تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید، ولی این مناصب خود بخود سلب نمی‌گردد. بعضی امور است که خود بخود از بین می‌رود، مثل اجازه حسبه یا وکالتی که فقیه به کسی می‌دهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد. اگر فقیه فوت شود این امر هم زایل می‌شود. اما اگر فقیه فرض بفرمایید قیم برای صغیری، یا متولی برای موقوفه‌ای تعیین کرد با فوت او این مناصب از بین نرفته به حال خود باقیست.» (همان).

- «منصب های علما همیشه محفوظ است نیز مقام ریاست و قضاوتی که ائمه علیهم السلام برای فقهای اسلام تعیین کرده اند همیشه محفوظ است. امام علیه السلام که متوجه همه جهات است و در کار او غفلت امکان ندارد از این موضوع اطلاع دارد که در حکومت های دنیا با رفتن رئیس، منصب و مقام اشخاص محفوظ است. اگر در نظر داشت که با رفتن ایشان حق ریاست و قضاوت از فقهای که نصب کرده سلب می شود باید گوشزد می کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستم و بعد از من معزول می باشند. بنا بر این علماء اسلام طبق این روایت از طرف امام علیه السلام به مقام حکومت و قضاوت منصوب اند و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می باشد. احتمال این که امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد نادرست است. زیرا امام علیه السلام که می فرماید برای گرفتن حق خود به سلاطین و قضات آنها رجوع نکنید، رجوع به آنها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیه شریفه تمسک می فرماید که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می کند اگر امام بعدی این منصب را بردارد و حاکم و قاضی دیگر هم قرار ندهد تکلیف مسلمانان چه می شود؟ در اختلافات و منازعات باید چه کنند؟ آیا به فساق و ظلمه رجوع کنند که رجوع به طاغوت و برخلاف امر خداست؟ یا این که دست روی دست بگذارند، و دیگر مرجع و پناهی نیست، هرج و مرج است؟ هر کس خواست مال دیگری را بخورد، حق دیگران را از بین ببرد، و هر کاری می خواهد بکند؟

ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق علیه السلام این مقام و منصب را برای فقها جعل فرموده باشند حضرت موسی ابن جعفر یا ائمه بعدی علیهم السلام نقض نفرموده اند. یعنی نمی شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهای عدول رجوع نکنید یا به سلاطین رجوع کنید، یا دست روی دست بگذارید تا حقوق شما پایمال شود. البته اگر امامی برای یک شهر قاضی قرار داد بعد از رفتن او امام دیگری می تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید، لیکن نمی شود مقام و منصب های تعیین شده را به طور کلی به هم بزند. این مطلب از توضحات است.» (همان: ۹۴-۹۵).

۴- اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا

- متن روایت

«مولانا صاحب الزمان... أَمَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...» (كمال الدين و تمام النعمة؛ ۱۳۹۵ ق؛ ص ۴۸۴)؛ صدوق در کتاب کمال الدين آورده است که گفت: روایت نمود ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی، گفت: روایت نمود ما را محمد بن یعقوب کلینی، از اسحاق بن یعقوب که از محمد بن عثمان عمری [یکی از

نواب خاص امام زمان علیه السلام درخواست کردم نامه‌ای را که در آن پرسش‌هایی برایم ایجاد شده بود و در آن نگاشته بودم به امام علیه السلام برساند، آنگاه به خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام این پاسخ رسید: «اما آنچه توازان پرسش نمودی - خداوند تو را ارشاد کرده و پایدار بدارد - از امر کسانی که از اهل بیت و از پسرعموهای من مرا مورد انکار قرار می‌دهند... و اما حوادثی که به وقوع می‌پیوندد در آن به روایان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خداوند هستم بر آنان (منتظری، ۱۴۰۹: ص: ۲۶۸).

- بررسی سند روایت

سند شیخ، اشکالی در آن نیست، و «ابن عصام» گرچه در کتاب‌های رجال مدحی از آن به میان نیامده و لکن همین که از مشایخ صدوق بوده و ایشان از خدا خوشنودی خویش از او را تقاضا کرده، شاید در اعتماد به وی کفایت کند. فقط اشکال در اسحاق بن یعقوب است که او فرد مجهولی است، و مضمون این روایت گرچه دلالت بر جلالت مقام وی دارد [که امام علیه السلام در پاسخ وی این تویح را نگاشته‌اند]. اما راوی این روایت خود اوست، مگر اینکه گفته شود نقل کلینی از وی دلیل بر اعتمادش به اوست، و لکن در ذهن انسان شبهه‌ای باقی می‌ماند و آن اینکه این روایت را مرحوم کلینی در کتاب کافی نیاورده و این چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟ (همان: ص ۲۶۳).

- بررسی محتوای روایت

و اما مراد به «روایت حدیثنا» - که در متن حدیث آمده - منظور از آن کسانی نیستند که الفاظ احادیث را بدون تفهم و تفقه در مفاد آن - نظیر ضبط صوت - نقل می‌کنند، چون بدیهی است که امام علیه السلام اصحاب خویش را به روایات ارجاع نداده، بلکه به روایان ارجاع داده و فرموده آنان [راویان حدیث] حجت من بر شما هستند و نفرموده روایات آنان حجت من بر شماست، و این معنا ندارد که امام علیه السلام اصحاب خویش را به کسانی که فقط الفاظ روایات را می‌دانند و از درک مفاهیم آن ناتوان‌اند ارجاع داده باشد، پس الزاماً مراد از این روایت فقهایی که فقهبانان مستند به روایات عترت طاهرین که حاکی از سنت رسول خداست می‌باشد، در مقابل فتاوی‌ای که از روی قیاس و استحسانهای ظنی غیر معتبر صادر شده است.

محقق بزرگوار مرحوم شیخ انصاری (قدس سرّه) در کتاب مکاسب به هنگام تقریب استدلال به این روایت بر ولایت فقیه می‌فرماید: «مراد از «حوادث» ظاهراً همه اموری که عرفاً یا عقلاً و یا شرعاً در مورد آن باید به رئیس مراجعه کرد می‌باشد، نظیر نظارت کردن بر اموال کسانی که از دخالت در اموال خویش به خاطر غایب بودن یا مرگ یا صغیر بودن و یا سفاهت و کم‌خردی ناتوان هستند.

و اما اختصاص دادن آن به خصوص مسائل شرعی از چند جهت بسیار بعید به نظر می‌رسد. یکی اینکه: ظاهر عبارت گواه بر این است که باید خود حوادث را برای انجام و اجرا بدون واسطه یا با واسطه به فقیه ارجاع دهند نه اینکه صرفاً حکم آن را از وی سؤال کنند. دیگر اینکه: امام علیه السلام علت مراجعه را اینگونه بیان فرموده: «آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند» و این بیان با اموری که رأی و نظر در آن به عنوان مرجع است تناسب دارد. پس این منصب را امام از جانب خویش به فقیه واگذار کرده نه اینکه فقط تکلیفی از جانب خداوند سبحان در زمان غیبت به فقیه واگذار شده باشد که احکام را بیان نماید و الا مناسب این بود که بفرماید «آنان (فقها) حجت‌های خداوند بر شما هستند» چنانچه آنان را در جای دیگر اینگونه وصف نموده که «آنان اماناء خداوند بر حلال و حرام می‌باشند (همان).

دیگر اینکه: وجوب رجوع در مسائل شرعی به علما، از دیرباز همواره از بدیهیات اسلام محسوب می‌شده و از مسائلی است که بر شخصی مثل اسحاق بن یعقوب پوشیده نبوده تا آن را در شمار مشکلاتی که برای وی پیش آمده بوده برای امام علیه السلام بنویسد، برخلاف وجوب ارجاع در مسائل عمومی و اجتماعی به رأی و نظریک فرد، که این چیزی است که مورد سؤال بوده و احتمال می‌رفت امام علیه السلام در زمان غیبت خویش این مسئولیت را به یک شخصی یا اشخاص مورد اعتماد خود واگذار نماید. حاصل کلام اینکه: ظاهراً لفظ «حوادث» مختص و منحصر به مواردی که حکم آن مشتبه و یا از باب منازعات و حل اختلافات باشد نیست (مکاسب شیخ انصاری / ۱۵۴). در توضیح بیشتر این روایت می‌توان گفت: اطلاق رجوع به راویان احادیث ائمه علیهم السلام اقتضا دارد که در اخذ روایات و اخذ فتاوی و حل اختلافات و رفع نزاع‌ها و در تنفیذ احکام شرعی و اجرای آن و اعمال ولایت به حسب اختلاف حاجت‌ها و موارد، بتوان به فقها مراجعه نمود، و اینکه حجت بودن خویش را با حجت بودن آنان در کنار هم قرار داده ظهور در این دارد که این دو لفظ به حسب مفهوم بایکدیگر برابر و منطبق برهمدیگرند، و امام معصوم نزد ما هم در صدور فتوا و هم در بیان قضاوت و هم در اعمال ولایت حق تصرف دارد و در هیچ یک از این امور سه‌گانه تخلف از دستور وی جایز نیست.

پس همه آن شئون سه‌گانه که از جانب خداوند سبحان برای ائمه علیهم السلام ثابت گردیده، برای فقها نیز از جانب امام معصوم علیه السلام ثابت می‌باشد. و اعتراض نمودن بدین گونه که اطلاق در محمولات جریان نمی‌یابد پیش از این، پاسخ آن به تفصیل گذشت و گفتیم که ما فرقی بین موضوعات و محمولات نمی‌بینیم. بر این اساس می‌توان هم به اطلاق حکم [که همان محمول یعنی حجیت راویان است] و هم به اطلاق علت حکم در جمله «چون آنان حجت من بر شما هستند» تمسک کرد. این نهایت چیزی است که می‌توان در تقریب استدلال به این توقیع شریف

بدان تمسک نمود.» (منتظری، ۱۴۰۹ ق: ص ۲۷۰).

- اشکالات وارده بر استناد به توقیع شریف برولایت بالفعل فقها:

«ممکن است در استدلال به این توقیع شریف برای نصب بالفعل فقها برای ولایت، به موارد ذیل مناقشه نمود:

۱- با مراجعه به متن کامل توقیع شریف آشکار می‌گردد که نامه اسحاق بن یعقوب خدمت ولی عصر علیه السلام مشتمل بر پرسش‌های بسیاری که در نظری وجود داشته بوده و هریک از پاسخ‌های امام علیه السلام اشاره به یکی از آن پرسش‌هاست. بر این اساس پس «الف و لامی» که در جمله «واما الحوادث الواقعة» آمده شاید اشاره به حوادثی باشد که در پرسش آمده و مانمی دانیم آن پرسش چه بوده؟ شاید اشاره به برخی حوادث خاصی باشد. [در واقع الف و لام الحوادث، الف و لام عهد ذهنی یا ذکری باشد نه استغراق]. پس مشکل است آن را بر استغراق و عموم حوادث حمل نمود. مگر اینکه گفته شود عموم تعلیل اقتضا دارد که آنان «فقها» در جمیع حوادث حجت باشند، و این مطلبی است شایان دقت.

۲- قدر متیقن از پاسخ امام علیه السلام به مناسبت حکم و موضوع [یعنی حجت بودن اشخاص راوی]، همان احکام شرعی نوپدید است، زیرا روایات ائمه علیهم السلام مبدأ و مدرک استنباط احکام کلی شرعی است، پس اخذ به «اطلاق» با وجود «قدر متیقن» و اموری که می‌تواند به عنوان قرینه محسوب گردد مشکل است و این نکته‌ای است شایسته تأمل.

۳- لفظ حجت نیز ظهور در مقام احتجاج برای کشف احکام کلی حوادث نوپدید دارد، و اینکه امام علیه السلام به هنگام بیان علت فرموده: «آنان حجت من بر شما هستند» شاید از این جهت باشد که آن حضرت در ابتدا، خود مأمور به بیان احکام خداوند متعال بوده و فقها در این جهت، نایب و جانشین آن حضرت هستند.

۴- حوادثی که امام علیه السلام به فقها ارجاع داده از سه دسته بیرون نیست، یا اینکه مراد از آن، بیان احکام کلی برای وقایع نوپدید است، یا اینکه مراد، اجازه فصل خصومت‌های جزئی و امور حسبه جزئی‌ای است که به قضات مراجعه می‌شود، مانند تعیین ولی برای افراد ناتوان و ممنوع از تصرف، یا اینکه مراد، حوادث اساسی است که به دولت‌ها مربوط می‌شود، همانند جهاد، روابط بین الملل، سیاست‌گذاری امور کشور و مردم، و مسائلی از این قبیل.

طبق دو فرض اول، چنانچه روشن است توقیع شریف به ولایت کبری و رهبری جامعه مربوط نمی‌شود، اما طبق فرض سوم برای حل حوادث نیاز به اقامه دولت و تحصیل قدرت است و مفاد حدیث و جوب رجوع به فقها و تقویت آنان و ضرورت تحصیل امکانات و نیرو برای آنان است تا امکان حل حوادث برای آنان میسر گردد و الا دستور رجوع به آنان لغو بی‌فایده می‌گردد. طبق

این فرض، ولایت برای فقها به انتخاب تحصیل می‌گردد نه به نصب و مجالی باقی نمی‌ماند که به توقیع شریف برای نصب فقها استناد نمود. بلی، این روایت بر صلاحیت فقیه و اینکه او برای انتخاب متعین است دلالت دارد و نمی‌شود به کس دیگری مراجعه نمود و او را برای این جهت انتخاب کرد و این نکته‌ای است شایان تأمل» (همان: ص ۲۷۱-۲۷۲).

۵- حدیث الفقهاء حصون الاسلام

- متن روایت

«در کتاب کافی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه، روایت شده که گفت از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اذا مات المؤمن بکت علیه الملائكة وبقاع الارض آلتی کان یعبد الله علیها و ابواب السماء آلتی کان یصعد فیها باعماله و ثلم فی الاسلام ثلثة لا یسدها شیء، لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها» (کافی ۱/ ۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، حدیث ۳)؛ آن‌گاه که مؤمن از دنیا برود فرشتگان و تمام بقعه‌های زمین که بر آن خداوند را عبادت می‌کرده، و درهای آسمان که با اعمال خویش از آن بالا رفته، همه بروی می‌گیرند، و در اسلام شکافی ایجاد می‌گردد که هیچ چیز آن را پر نمی‌کند، چرا که مؤمنهای فقیه دژهای اسلام هستند، همانند دژ اطراف شهر برای شهر (همان: ص ۲۶۱).

- بررسی سند روایت

«در سند روایت، کسی که مورد مناقشه باشد، نیست، مگر علی بن ابی حمزه که او از بزرگان واقفیه است، و ضعف او در بین علمای رجال و فقها مشهور است، و لکن در اینجا، ابن محبوب، این روایت را از وی نقل کرده و ابن محبوب از اصحاب اجماع است که اصحاب، آنچه از طریق وی نقل شده باشد را صحیح می‌دانند. علاوه بر این از مرحوم شیخ در عده نقل شده که طایفه (امامیه) به اخبار علی بن ابی حمزه عمل می‌کنند و ابن غضائری در احوال فرزندش حسن می‌نویسد: «پدرش از وی مورد وثوق تراست».

«بسیاری از بزرگان اصحاب ما نیز از وی روایت نقل کرده‌اند، کسانی نظیر صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی و ابن محبوب و دیگران (تنقیح المقال، ۲/ ۲۶۲) و شاید همه این‌ها موجب وثوق به خبر وی گردد اگرچه فاسد المذهب بوده است، و شاید نقل این روایت‌ها از وی مربوط به دورانی است که از جهت عقیده سالم بوده، چرا که فرقه واقفیه پس از وفات امام کاظم علیه السلام ایجاد شد، و این نکته‌ای است قابل توجه».

«محمتمل است واژه فقیه از ابتدای روایت سقط شده باشد. زیرا جهاتی که در روایت آمده با مرگ فقیه تناسب دارد و ذیل روایت نیز [که در آن «المؤمنین الفقهاء» آمده] قرینه بر همین معنی

است و نیز مؤید همین است مرسله ابن ابی عمیر، از امام صادق علیه السلام که می فرماید: «اذا مات المؤمن الفقيه ثلم في الاسلام ثلثة لا يسدها شيء» (کافی ۱/ ۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، حدیث ۲).

عین همین روایت در فروع کافی به نقل از تعدادی اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش جمیعاً از ابن محبوب، از علی بن رئاب، نقل شده که می گوید از ابی الحسن اول علیه السلام شنیدم که می فرمود... آنگاه همه روایت را عیناً ذکر می کند و در آنجا نیز لفظ فقها ساقط شده است. و سند روایت هم صحیح است. و لکن در صورتی که امر دایر باشد بین اینکه یک لفظ، در روایتی مانند کلمه الفقهاء، زاید باشد یا اینکه زائد نباشد و احتمال سقط داده شود اصل نزد عقلا، برزاید نبودنش می باشد، زیرا بسیار اتفاق می افتد که در نگارش چیزی نوشته نشود به خلاف اضافه نوشتن که کمتر متصور است. و باز روشن گردید امور وجهاتی که در روایت آمده، به خصوص جمله «ثلم في الاسلام ثلثة» و نیز جمله: «حصون الاسلام» با رحلت فقیه تناسب دارد نه صرف مردن هر مؤمن. [پس از این دو احتمال که آیا کلمه الفقهاء در بعضی روایات زائد است یا آنجا که بدون این کلمه ذکر شده ساقط شده است؟ باید گفت احتمال دوم مقدم است.] (همان: ص ۲۶۲-۲۶۳).

- بررسی محتوای روایت

«و اما در بیان دلالت حدیث باید گفت اسلام دینی نیست که به احکام عبادی و یا مراسم شخصی تنها اکتفا کرده باشد، بلکه دارای احکام بسیار گسترده و زیادی در زمینه معاملات، مالیات های اسلامی، چگونگی تنظیم خانواده، سیاست گذاری شهرها، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و دفاع، حل اختلافات و حدود و قصاص و دیات و همانند آن می باشد. و هرگز حفظ اسلام به گوشه گیری و بازی با کتاب ها نیست، بلکه اسلام با استنباط احکام و نشر و تعلیم و تطبیق آن با مسائل روز و حوادث واقعه، و اجرا و تنفیذ احکام الهی و بسط عدالت و اجرای حدود شرعی و حراست از مرزها و دفع و رفع هجوم دشمنان، و گردآوری مالیات ها و صرف آن در مصالح مسلمانان و... حفظ و حراست می گردد و همه این ها جز با تشکیل دولت و تحصیل قدرت و نصب کارگزار و قاضی و همانند آن حاصل نمی شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اینگونه عمل کرد و خداوند سبحان فرمود: «لکم فی رسول الله اُسوةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب-۲۱)؛ عمل پیامبر خدا بهترین سرمشق برای شماست. حال آیا فقیهی که از مردم کناره گرفته و در گوشه منزل خویش عزلت گزیده و نسبت به امور مسلمانان اهتمام نورزیده و در جهت اصلاح کارهای آنان تلاش نکرده و میدان و زمینه را برای دشمنان اسلام و مسلمین خالی گذاشته و در نتیجه آنان به کشورهای اسلامی هجوم آورده و خون هایشان را ریخته و حرث و نسل را به

نابودی کشانده و از گسترش و اعلاى كلمه اسلام و نشر كتب و نوشته‌هاى آنان جلوگیری به عمل آوردند - چنانچه صهیونیست‌ها در فلسطین و لبنان و روس‌ها در افغانستان اینگونه کردند - آیا انصافاً مى‌توان چنین فقیهى را دژ اسلام، دژى همانند دیوارهاى محکم شهر برای شهر نامید؟! پس سعى در اقامه حکومت حق، بلاشکال و واجب است، و همه مسلمانان مکلف به این وظیفه هستند و رهبر این دولت، و متصدى اقامه این حکومت، فقیه و واجد شرایط است.

همان گونه که «سپاهیان به اذن خداوند دژ مردم هستند ... و رعیت جز با حراست آنان قوام نمى‌یابند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) چنانچه در نهج البلاغه آمده، فقها نیز جایگاهشان در حفظ اسلام و مسلمانان همین گونه است. امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه در نهج البلاغه آمده مى‌فرماید: «اگر افراد حاضر حضور نیافته و حجت به وجود یاور اقامه نشده بود، و خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم تن ندهند، ریسمان شتر خلافت را بر کوهانش مى‌افکندم.» (نهج البلاغه، خطبه ۳) که از این جملات استفاده مى‌شود وظیفه علما در قبال تعدی ستمگران و محرومیت ستمدیدگان بسیار خطیر است و مهمل گذاردن این سنخ از مسائل اجتماعى، به هیچ وجه بر آنان روانیست.

این نهایت چیزى است که در تقریب استدلال به این حدیث شریف برای نصب فقها به عنوان والى مى‌توان گفت، اما ممکن است کسی بگوید:

بلى ولایت بر مسلمانان، حق فقهاست و برای اقامه دولت و حفظ اسلام هم اینان متعین مى‌باشند و لکن این الزاماً بدین معنی نیست که به وسیله نصب از جانب ائمه علیهم السلام باشد، بلکه شاید مراد این باشد که بر آنان واجب است قوایشان را آماده نموده و خود را برای قبول وظیفه امامت و رهبری بر مسلمانان کاندیدا کنند و بر مسلمانان نیز واجب است بپاخاسته و با همکاری خویش، آنان را برای انجام این مسئولیت انتخاب کنند، همان گونه که براهل یک شهر و مسئولین آن لازم است برای حفاظت شهر از هجوم دشمنان دیوار [کمر بند امنیتی] ایجاد کنند، پس شخص منتخب با انتخاب امت والى مى‌گردد، و همان گونه که برای یک شهر جزیک دیوار نیست، برای جامعه اسلامى نیز جزیک والى بالفعل نمى‌باشد و او همان کسی است که مسلمانان وی را از بین فقها انتخاب کرده‌اند و سایر فقها، فقط دارى شأنیت و صلاحیت هستند، و ما، در فصل گذشته اشکال ولایت بالفعل داشتن همه فقها، در یک عصر را در مرحله ثبوت بیان کردیم که مى‌توان مراجعه نمود. بلى، اگر همه مسلمانان از عمل به این وظیفه مهم [انتخاب رهبر] سرباز زدند، برفقها واجب است که از باب امور حسبيه، شئون حکومت را در حدّ توان به عهده بگیرند. باز ممکن است گفته شود متبادر از حفظ اسلام و قدر متقین از آن همان تلاش و فعالیت علمى نسبت به احکام الله است، فعالیت‌هاى از قبیل استنباط احکام و تفسیر و تبلیغ و دفع شبهات

و نشر کتاب و کارهای دیگری همانند آن. و اما اجرا و تنفیذ احکام اسلام در جامعه امر دیگری است که معلوم نیست مشمول این حدیث باشد. و آیا امام صادق علیه السلام مثلاً که خود مبین معارف و احکام اسلام است و فقهای بسیاری را تربیت فرموده، دژ و قلعه اسلام نیست؟ مگر اینکه گفته شود کلمه «حصون» مطلق است و به اطلاق خود شامل حفظ اسلام، (به همه اشکال آن) در علوم و سیاست و اجرامی گردد. پس جهتی برای اخذ به «قدر متیقن» باقی نمی ماند و امام صادق علیه السلام نیز فرمود: اگر من به تعداد این بزغاله‌ها شیعه داشتم [که تعدادشان ۱۷ رأس بوده] نشستن برای من جایز نبود. (کافی ۲/ ۲۴۳، کتاب ایمان و کفر، باب قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴؛ منتظری؛ ۱۴۰۹ ق: ص ۲۶۵).

برای تحقیق بیشتر در مورد مشروعیت ولایت فقیه به منابع زیر رجوع شود:

۱. حدیث العلماء حکام علی الناس مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، باب وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی إلى رواة الحدیث من الشیعة فیما رووه عن الأئمة ع من أحكام الشریعة لا فیما یقولونه برأیهم ص: ۳۱۱
۲. حدیث مجاری الامور علی ایدی العلماء و الاحکام بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، باب ۱: وجوب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و فضلها ص: ۶۸ - حدیث الفقهاء امانا الرسل الکافی (ط - الإسلامیة) / ج ۱، باب المستأکل بعلمه و المباهی به ص: ۴۶

نتیجه

مشروعیت ولایت فقیه در عصر غیبت از جانب خداوند متعال می باشد و دلایل عقلی هم دلالت بر این دارد که اگر از جانب خداوند، ولایت فقیه مشروعیت نداشته باشد، با حکمت الهی سازگار نمی باشد. به خاطر اینکه اگر برای هدایت بشر فردی، ولو به شکل عام انتخاب نشود، اقتضای حکمت الهی از بین می رود و دلیل عقلی دیگر برای اثبات مشروعیت ولایت فقیه به وجود آمدن نقض غرض است. و اینکه اقتضای شکرگزاری از ولی نعمت ایجاب می کند در اولیای روحانی و ولی نعمت های معنوی که انسانیت انسان به آن ها بستگی دارد به طریق اولی باید این اصل را پذیرفت که اطاعت از پیامبران و پیشوایان عادل از نظر عقل، پسندیده و بلکه لازم و واجب است. انسان باید از کسی که خیر خواه اوست تبعیت کند و نداشتن والی بالطف خداوند متعال سازگار نیست و دلایل نقلی اعم از قرآن و سنت این مهم را تأیید می کند که کافرین نمی توانند بر مسلمانان حکومت کنند و در منابع معتبر شیعه نقل شده و قابل قبول فقهاء و علما است که در زمانی که امام علیه السلام حاضر نیست، وظیفه مارجوع به راویان حدیث که همان فقها هستند می باشد و مردم فقط نقش کاشفیت را در انتخاب ولی فقیه دارند. زیرا کسی که شروط لازمه را داشته باشد، این ولایت برایش ثابت می گردد. مطلبی که شایان ذکر است این است

که این موضوع جای بسی تحقیق و بررسی دارد، خصوصاً در دوره ما که حکومت اسلامی تشکیل شده و حملات دشمن به این موضوع بسیار است. مخصوصاً موضوع تعیین شخص معینی برای زمام داری حکومت اسلامی. لذا باید در مورد روش تعیین این شخص، مقالات متعددی نوشته شود تا جلوی حملات دشمن به مقام ولایت گرفته شود.

پی‌نوشت

[۱] امور حسبیه «کارهای پسندیده‌ای است که شرع خواهان تحقق آن‌ها در جامعه است؛ و با انجام دادن یک یا چند نفر، از عهده دیگران برداشته می‌شود. از جمله مصادیق امور حسبیه می‌توان امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و قضاوت را نام برد. تصدی این امور در عصر غیبت بر عهده فقیه عادل است و او می‌تواند شخص شایسته‌ای را اجازه تصدی بدهد.

[۲] واقفه یا واقفیه نام عمومی فرقه‌ای از شیعه است که منکر رحلت امام موسی کاظم (ع) شدند و در امامت آن حضرت درنگ کردند. (مقرر). کتابنامه

کتابنامه

کتاب

*قرآن کریم.

*نهج البلاغه.

۱. کلینی رازی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۰۷ ق)، الکافی (ط - الإسلامية)، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین، (۱۴۱۳ ق)، من لایحضره الفقیه، قم: انتشارات اسلامی، چ دوم.
۳. _____، (۱۳۹۵ ق)، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامی، چ دوم.
۴. _____، (۱۴۰۳ ق)، معانی الأخبار، قم: انتشارات اسلامی، چ اول.
۵. امام خمینی (ره)، سید روح الله موسوی، (۱۴۲۳ ق)، ولایت فقیه (امام خمینی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چ دوازدهم.
۶. بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، (۱۴۱۳ ق)، المقنعة (للشیخ المفید)، در یک جلد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمة الله علیه، قم: چ اول.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸ ش)، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، قم: مرکز نشر اسراء، چ نهم.
۸. حر عاملی، محمد بن الحسین، (۱۴۰۱ ق)، «وسائل الشیعه»، ج ۱۸، تهران: انتشارات مکتبه الاسلامیه، چ پنجم.
۹. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۰۷ ق)، «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقادات»، مؤسسه نشر اسلامی، چ هشتم.
۱۰. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، چ اول.
۱۱. زمخشری، ابو القاسم، محمود بن عمر، (۱۴۱۷ ق)، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ اول.

۱۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۰۹ ق)، منیة المرید، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، چ اول.
۱۳. طاهری، حبیب‌الله، (۱۳۷۷ ش)، تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، تهران: انتشارات اسلامی، چ پنجم.
۱۴. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۰۷ ق)، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چ چهارم.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت، چ دوم.
۱۶. قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۴۱۲ ق)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چ ششم.
۱۷. کلینی رازی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۳۶۳ ش)، الاصول من الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چ پنجم.
۱۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار (ط - بیروت)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ دوم.
۱۹. محمدی اشتهاوردی، محمد، (۱۳۷۹ ش)، ولایت فقیه ستون خیمه اسلامی، تهران: نشر مطهر، چ اول.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۸ ش)، نگاهی گذرا بر نظریه ولایت فقیه، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی علیه السلام، چ شانزدهم.
۲۱. مصطفوی، ۱۴۰۲ ه ق، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز الکتاب للترجمة والنشر، تهران - ایران، چ اول.
۲۲. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸ ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
۲۳. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ ق)، الإختصاص، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ایران، چ اول.
۲۴. نجف آبادی، حسین علی منتظری (۱۴۰۹ ق)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، قم: مؤسسه کیهان، چ اول.
۲۵. نوری، حسین بن محمد تقی، (۱۴۰۸ ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ اول.
- مقالات**
۲۶. ایزدی، حسن وند، فضلوی، مهدی، امین، عزیزالله، (۱۳۹۰ ش)، «ولایت فقیه در اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، دانش سیاسی، سال هفتم، ش ۱.
۲۷. کربلایی یازوکی، علی، (۱۳۹۰ ش)، «ولایت فقیه مسأله کلامی یا فقهی؟ (با تأکید بر آثار کلامی)»، فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه نوین دینی، سال هفتم، ش ۲۶.
- نرم افزار**
۲۸. جامع الاحادیث ۳، ۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۹. جامع فقه اهل البیت ۲، ۰، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۱۳۹۱.